

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه

سال هفدهم (۱۳۹۵)، شماره ۳۲

خرده‌گیری شتابزده ناقدان بر شیعی‌ستیزی اقبال لاهوری*

منصور نیک پناه^۱

استادیار مجتمع آموزش عالی سراوان

یوسف شیخ زاده

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

دنیای اسلام بنا به شرایط خاص خود که همانا توسعه روزافزون و اقبال زیاد مردم جهان است، همواره با دسیسه‌های معاندان و منفعت‌طلبان روبه‌رو بوده است. این مسأله تا جایی است که دنیای ادبیات، خصوصاً شعر، با وجود اینکه در آن دلها به هم پیوند می‌خورد و قلب‌ها نزدیک می‌گردد، در معرض غرض‌ورزی و خصومت قرار گرفته است. حتی آن را زمینه‌ای برای اختلاف‌افکنی بین فرق اسلامی قرار داده‌اند. اقبال لاهوری، که ارادتش به جهان اسلام و تلاش او برای احیای اسلام قدرتمند بر کسی پوشیده نیست، از این اتهامات بی‌نصیب نمانده است. درسروده‌های او اتهاماتی از قبیل توهین به ائمه از جمله امام جعفر صادق(ع) را ابراز داشته‌اند که محل درنگ و تأمل است. در این مقاله نویسندگان بر آن هستند تا با بررسی و نقد این سروده‌ها، در مقام پاسخ برآیند. با تحلیل اعتقادات اقبال و نوع نگرش وی به ساحت ائمه، چهره واقعی جعفر و صادقی را که در کلام اقبال مورد حمله و سرزنش قرار گرفته است؛ معرفی می‌نماییم.

واژگان کلیدی: اقبال لاهوری، شیعه‌ستیزی، میرجعفر، میرصادق، سراج‌الدوله، تیپوسلطان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۲/۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۴/۶/۳۰

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: m.nikpanah@yahoo.com

مقدمه

محمد اقبال لاهوری در تاریخ ۳ ذی‌قعدة ۱۲۹۴ برابر با ۱۸۷۶ میلادی در خانواده‌ای از طبقه متوسط برهمنان معروف کشمیر، چشم به جهان گشود. نیاکان او دو‌یست سال قبل از تولد وی به دین اسلام گرویده بودند و از آن روز به بعد این خاندان به تدین و تصوف مشهور بودند. پدر اقبال مردی متدین بود و علاقه شدیدی به امور روحانی و تصوف داشت.

اقبال دوران کودکی و نوجوانی را در زادگاه خود (سیالکوت) گذراند. زبان‌های فارسی و عربی را در مدارس قدیمه آنجا و به روش سنتی آموخت و با مقدمات علوم اسلامی و معارف قرآنی آشنا شد. بعد از گذراندن دوره دبیرستان در دانشکده "سکاچ مشن" علامه اقبال جهت کسب مدرک لیسانس به لاهور مهاجرت کرد. در سال ۱۸۹۷ دوره لیسانس خود را با موفقیت گذراند. در مارس ۱۹۸۸ فوق لیسانس خود را در رشته فلسفه گرفت. در همین دوران علامه اقبال با پروفسور "توماس آرنلد" آشنا شد و بسیار تحت تأثیر وی قرار گرفت. در سال ۱۹۰۵ به اروپا سفر کرد و ۳ سال در انگلستان و آلمان به تحصیل حقوق و فلسفه جدید و تحقیق در حکمت ایرانی و اسلامی و تفحص در تاریخ فکر و تمدن غرب مشغول بود. وی در این مدت با استادانی چون مک تگارت فیلسوف و هگل شناس انگلیسی، وایتهد، ادوارد براون و نیکلسن ارتباط نزدیک داشت و با افکار کسانی چون کانت، هگل، نیچه و برگسن آشنا شد. تأثیر نیچه و برگسن در فکر اقبال بسیار عمیق و سازنده بود و بعدها در ساختار فکر و فلسفه او و نیز در تصوراتش درباره حیات و انسان و جهان برجای ماند. وی از دوران نوجوانی با شعر و ادب اروپا انس و الفت داشت و در این دوران بیش از همه تحت تأثیر آثار گوته و وردزورث قرار گرفت. زندگی در اروپا از اثرگذارترین دوره‌های زندگانی علامه اقبال است. در این دوره ذهن و فکر اقبال شکوفایی خاصی می‌یابد. وی در نوامبر ۱۹۰۷ میلادی در دانشگاه کمبریج لیسانس گرفت، تحت سرپرستی پرفسور "نیک تیگرت" تحقیقات خود را بر روی موضوع "پیشرفت مابعدالطبیعات در ایران" شروع

کرد. اقبال به عنوان یک شخصیت علمی - فرهنگی و یک فیلسوف ممتاز در جهان معاصر آوازه فراوانی دارد. (میر سروری، ۱۳۹۱، صص ۱۰، ۱۱ و ۱۲)

اقبال با اینکه سالها در کشورهای اروپایی به تحصیل پرداخته بود و به زبان انگلیسی احاطه کامل داشت، اما زبان فارسی را به عنوان زبان شعر خود برگزید، که بیانگر دل‌بستگی عمیق او نسبت به این زبان است. ایران از سالیان دور از فرهنگ غنی اسلامی بهره‌مند بود و عرفا و ادیبان بسیاری را به جهان اسلام معرفی کرده است. پیوند قلبی اقبال به ایران و ایرانیان رشته طلایی و نماد بارزی از ارتباط ایران و هند را ترسیم می‌نماید. ضمن اینکه علاقه به ایران به طور کل در کلام شاعر متجلی گردیده است: «در دوره آخر زندگی اقبال که نبوغ فکری و افق علمی او به اوج خود رسید، دعوت و رسالتش منظم و آشکار گردید و مجموعه‌ای از اشعار فارسی وی منتشر شد، او زبان فارسی را برای نشر افکارش برگزید، زیرا قلمرو زبان فارسی از اردو گسترده‌تر است و از نظر اهمیت زبان دوم جهان اسلام شد. زبان دو کشور پهناور ایران و افغانستان و مورد توجه مردم هند است و در ترکستان و کشورهای تازه استقلال یافته روسیه و ترکیه نیز تکلم می‌شود. اقبال در این مورد می‌گوید:

فارسی گو گرچه تازی خوش‌تر است ز آن‌که فارسی در عذوبت شکر است
(ندوی، ۱۳۹۰، ص ۴۳)

از لحاظ اعتقادی، اقبال، مسلمان سنی و حنفی مذهب بوده است «علما مذهب اقبال در اصول از منابع چهارگانه در فقه تسنن و از ائمه اهل سنت پیروی می‌کند». (میر سروری، ۱۳۹۱، ص ۱۵۴) اما وی را نمی‌توان به یک قوم و ملیت و یا مذهب خاص متعلق دانست، زیرا جهان‌بینی او به گونه‌ای است که از وی شخصیتی جهانی، بویژه در شرق ساخته است. اقبال دین اسلام را تنها آیینی می‌داند که بشر را به سعادت دو جهان می‌رساند. از نگاه اقبال اطاعت کامل از تمام دستورهای دینی و پیروی از بزرگان دین باعث تکامل فردی است. وی در اشعارش نمونه‌هایی از انسان کامل را برای اسوه قرار

دادن آنها معرفی کرده است. برخی از این اشخاص از اهل بیت پیامبر(ص) هستند و اقبال مانند هر مسلمانی ارادت فراوان به ایشان دارد.

وجود ابیاتی که در آنها اقبال به اشخاصی به نام جعفر و صادق می‌تازد باعث سوءاستفاده دشمنان دین برای دامن زدن و ایجاد تشّت بین مسلمانان و فرق اسلامی شده تا آنجایی که برخی اقبال را به دلیل سرودن این ابیات بی‌دین می‌دانند. آیا عقل سلیم این موضوع را می‌پذیرد که شخصیت اصلاح‌گری مانند اقبال دشمن اهل بیت باشد، کسی که در جای‌جای اشعارش اهل بیت را می‌ستاید؟

بسیاری، از این ابیات اقبال معنی و برداشت غلط داشته‌اند؛ از اینرو در این مقاله با بیان واقعیت، سوءبرداشت‌های موجود با پاسخی شایسته رفع خواهد شد.

پیشینه تحقیق

در خصوص مطلب موردنظر مستقلاً پژوهشی صورت نگرفته است. اگرچه در باب مذهب اقبال، اندیشه‌های او، اشعار وحدت‌آفرین، و سروده‌هایی که با خطاب عام مسلمین فارغ از هر مذهب و گرایشی سروده است، آثار متعددی نگاشته شده است؛ لیکن تنها کاری که مسقیماً به موضوع مورد بحث اشاره کرده است نوشته دکتر شریعتی در کتاب «ما و اقبال» (۱۳۸۰) است که در پاسخ کسانی که به وی و شهید مطهری در مورد اقبال اعتراض کرده بودند به صورت مختصر جعفر و صادق هندی را معرفی می‌کند.

از جمله کارهای دیگری که در باب اقبال و تیپو سلطان انجام شده است، مقاله امیرحجازی است که در آن علامه اقبال در نامه ای به یکی از دوستانش، بنای تاریخ اسلامی هندوستان را مبتنی بر شناخت چهار شخصیت از چهار طبقه اجتماعی می‌داند: ۱- از میان پادشاهان، تیپو سلطان ۲- از میان عرفا، مجدد الف ثانی ۳- از میان علما، شاه‌ولی‌الله دهلوی ۴- از میان شعرا، میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی. سپس به ذکر صفات تیپو سلطان می‌پردازد. (حجازی، ۱۳۹۴، ص ۴۹)

بیان مسأله

ماهیت و هنر شعر در ابهام‌آفرینی شاعر است که به مدد آن ذهن مخاطب را به چالش می‌کشاند. ابهامی که توأم با تخیل و آرایه‌سازی باشد ابداع شاعر شمرده می‌شود. اما گاه اتفاق می‌افتد، ابهام شعر ناشی از قرائت ناقص یا دانش اندک خوانندگان یا تعمد در تفسیر نامناسب-همچون کوچه غلط دادن- یا به قصد دامن زدن به برخی شبهات است، آنگاه وظیفهٔ آحاد جامعه است که برای روشن‌گری اذهان اقدام نمایند. گاه تشکیک‌هایی در باب سروده‌های اقبال ابراز می‌شود که ممکن است پایه و اساس درستی نداشته باشد. از قبیل این‌که افکار ضد شیعی دارد یا به ایرادگیری در خصوص ائمه و به‌طور خاص به انتقاد از امام جعفر صادق (ع) پرداخته است. آیا این نقدها پذیرفتنی است؟ جعفر و صادقی که از آن نام می‌برد، چه کسی است؟ اصلاً چنین اعتراضی بر شعر اقبال وارد است؟

ضرورت تحقیق

سیر در تاریخ اسلام و آنچه بر مسلمین گذشته است بیانگر این واقعیت است که دشمنان اسلام و آنهایی که به واسطهٔ نفوذ اسلام منافعشان در خطر افتاده‌است با دامن‌زدن به مباحث شبه‌انگیز و ایجاد تشکیک و تردید در میان مسلمین ضمن بروز ناامنی و ترس در بین آنان، زمینهٔ تضعیف، تخریب و تهدید آنها را فراهم نموده از طرف دیگر بستر را برای رسوخ افکار و اندیشه‌های انحرافی و افراطی موردنظر فراهم می‌نمایند. این موارد در بازپس گرفتن اروپا و اندلس از مسلمین تا اختلاف افکنی بین حکومت‌های مقتدری چون صفویان از یک‌سو و عثمانی‌ها و افغان‌ها از طرف دیگر دیده می‌شود. در این راه هیچ ابایی از تحریف واقعیت‌ها نیست. آنچه بسترساز این نفوذ می‌شود، وجود افراد ناآگاهی است که خواسته یا ناخواسته تریبون آزاد این دولت‌ها می‌شوند. ساختار استوار مبانی عقیدتی اسلام همچون دژ پولادین در برابر هر تفکر منفی می‌تواند مستحکم باشد الا این‌که در روزگاری که مخالفان بلافاصله با دامن‌زدن به این تشکیک‌ها، زمینهٔ کینه و نزاع بین فرق اسلامی را فراهم می‌نمایند، پیروان و یاران

جاهل نادانسته سبب آسیب و رخنه گردند. بیان مجموعه‌ای از ایرادات و اشکالات به اندیشه‌های اقبال در تعرض با امامت و خصوصاً امام صادق(ع) با آن جایگاه والا و تأثیری که در پویایی فقه اسلامی داشته است، مسأله پیش پا افتاده‌ای نیست. از این رو ضرورت دارد با پاسخی منطقی و عقلایی باب این گونه افکار آسیب‌زا مسدود شود.

اهداف

در این مقاله سعی می‌شود:

- اشعار شبهه برانگیز اقبال مورد بررسی قرار گیرد؛
- جایگاه اهل بیت در اشعار اقبال مشخص گردد؛
- جعفر و صادق از منظر اقبال لاهوری با تکیه بر آثار فارسی و اردو شناسایی شوند؛

- این دو شخصیت در آثار دیگر او نیز مورد بررسی قرار گیرند.

افکار شائبه‌ساز

در آثار اقبال، اشعاری شک برانگیز وجود دارد به گونه‌ای که تصور می‌شود اعتراض اقبال در حق امام جعفر صادق(ع) است:

جعفر اندر هر بدن ملت کش است	این مسلمانی کهن ملت کش است
ملتی را هر کجا غارتگری است	اصل او از صادقی یا جعفری است
الامان از روح جعفر الامان	الامان از جعفران این زمان
دین او آیین او سوداگری است	عتتری اندر لباس حیدری است
یک شرر بر صادق و جعفر نزد	بر سر ما مشت خاکستر نزد
گفت دوزخ را خس و خاشاک به	شعله من زین دو کافر پاک به

(لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۳۱۳)

نخستین بار در ایران زمانی که در حسینیه ارشاد بزرگ‌داشتی برای اقبال برگزار شد، برگزارکنندگان آن مورد اعتراض قرار گرفتند:

«اقبال از پاره‌ای تنگ‌نظری‌ها و قضاوت‌های شتاب‌زدهٔ ابنای روزگار در این باب مصون نمانده است. باری که در حسینیهٔ ارشاد کنگرهٔ بزرگ‌داشتی برای اقبال برگزار می‌شود شایع می‌کنند که: این اقبال را که حسینیهٔ ارشاد بزرگ می‌دارد می‌شناسید کیست؟ «یک سنی بدکینه نسبت به اهل بیت عصمت و دشمن ولایت!» به دیوان شعرش هم ارجاع می‌دهند: «صاف و پوست کنده نسبت به مقام عصمت و طهارت امام جعفر صادق(ع) رئیس مذهب شیعه فحاشی‌های زشت دارد و حتی ملعون می‌گوید: جهنم هم امام جعفر صادق(ع) را قبول نمی‌کند.» (شریعتی، ۱۳۸۰، ص ۱۷)

از این دست قضاوت‌ها در باب اقبال جسته و گریخته ابراز گردیده است. اما واقعیت چیست؟ پاسخ این اعتراض را از چند دیدگاه می‌توان ابراز نمود.

۱- اقبال و اهل بیت

احترام و حرمت اهل بیت بارها در سروده‌های اقبال بیان گردیده است: «اقبال به عنوان یک مسلمان ارادتی شدید به اهل بیت و یاران پیامبر اسلام (ص) دارد و در جای جای اشعار خود آنان را می‌ستاید و به‌عنوان الگو و اسوه از ایشان یاد می‌کند.» (لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۸۵)

۱-۱- حضرت علی(ع)

عَلَّامَه اقبال از حضرت علی به‌عنوان شیر خدا و فاتح خیبر یاد می‌کند و عشق او را سرمایهٔ ایمان می‌داند. و اشعارش را به ذکر وی مزین کرده است:

بانوی آن تاجدار هل اتی مرتضی مشکل گشا، شیر خدا
پادشاه و کلبه‌ای ایوان او یک حسام و یک زره سامان او

(لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۸۴)

۱-۲- حضرت فاطمه(س)

یکی دیگر از اهل بیت پیامبر(ص) که اقبال از وی یاد می‌کند. یگانه دختر پیامبر(ص)، حضرت فاطمه(س) است. اقبال، حضرت فاطمه را اسوهٔ زنان عالم و نور

چشم پیامبر می داند:

مریم از یک نسبت زهرا عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوه کامل بتول

(لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۸۴)

۱-۳- امام حسن (ع)

یکی دیگر از اهل بیت که علامه اقبال در اشعارش از وی یاد می کند امام حسن (ع) است. وی امام حسن (ع) را حافظ وحدت و یگانگی امت مسلمان می داند:

آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیرالامم
تا نشیند آتش پیکار و کین	پشت پا زد بر سر تاج و نگین

(لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۸۴)

۲-۴- امام حسین (ع)

نگاه اقبال به حادثه کربلا با نگاه گذشتگان متفاوت است. وی حرکت و نهضت امام حسین (ع) را احیاگر دین اسلام می داند. از نگاه وی امام حسین (ع) با شهادتش استبداد را از میان برد:

و آن دگر مولای ابرار جهان	قوت بازوی احرار جهان
در نوای زنگ، سوز از حسین	اهل حق حریت آموز از حسین

(لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۸۵)

۲- امام جعفر صادق (ع)

در اشعار اقبال به طور خاص نام امام جعفر صادق (ع) نیز ذکر گردیده است که این خود دلیل دیگری بر عنایت ویژه وی به ائمه خصوصاً حضرت صادق (ع) است. در قطعه شعری علامه اقبال در زمان حاضر تقلید را از اجتهاد بهتر می داند زیرا آن پاکی و تقوای مجتهدین گذشته امروزه کمتر یافت می شود. و بزرگان و امامانی مانند امام جعفر

صادق(ع) و امام فخررازی دیگر وجود ندارند. معتقد است از زمانی که امام جعفر(ع) نیست آبرویی برای ملت تازی باقی نمانده است:

ذوق جعفر کاوش رازی نماند آبروی ملت تازی نماند

(لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۷۱)

این اشعار بخوبی نشان می دهد که علامه اقبال و همه مسلمانان به اهل بیت ارادت تمام دارند و دوستی خانواده پیامبر(ص) را جزئی از ایمان خویش می دانند و در هر نماز بر پیامبر و خانواده اش درود می فرستند.

۳- جعفر و صادق از زبان خود اقبال

در دیوان اقبال ابیاتی می توان یافت که مشخص می کند قصد شاعر از ذکر جعفر و صادق، امام جعفر صادق(ع) نیست، بلکه این اشاره به گونه ای است که انگار این افراد در شبهه قاره اقامت دارند.

اندرون او دو طاغوت کهن روح قومی کشته از بهر دو تن
جعفر از بنگال و صادق از دکن ننگ آدم، ننگ دین، ننگ وطن

(لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۳۱۱)

این ابیات بیانگر آن است که این جعفر و صادق ساکنان همان سرزمین هستند و گویا مرتکب عملی گردیده اند که باعث آبروریزی و خواری خلاق شده اند. بنابراین باید دید این افراد چه شخصیت هایی هستند؟

۴- اشارات دیگران

به نظر می رسد تنها کسی که در این باب اظهار نظر کرده است، مرحوم شریعتی است که با اشاره ای گذرا نگاهی به این شخصیت ها دارد. «درحالی که اقبال در بیان تاریخ هند به دو چهره منفی از تاریخ هند اشاره کرده بوده است. جعفر، وزیر خیانت کار سراج الدوله حاکم بنگال بود و صادق، سپهسالار خائن تیپوسلطان حاکم مبارز میسور در

جنوب هند. هر دو حاکم از مبارزه‌کنندگان با استعمار انگلیس بودند و اقبال همیشه آن دو خائن وطن و ملت مسلمان را به دشمنی با دین یاد می‌کرد و سراج‌الدوله و بخصوص تیپو را به‌عنوان قهرمان می‌ستود». (شریعتی، ۱۳۸۰، ص ۱۸)

جعفر از بنگال و صادق از دکن ننگ آدم، ننگ دین، ننگ وطن

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۳۱۱)

اما توضیح کامل‌تر ماجرا چنین است:

تیپوسلطان و میرصادق

یکی از اشخاصی که اقبال در شعرش او را مورد نکوهش قرار داده است، میرصادق دکنی است. میرصادق از نزدیکان و درباریان ببر میسور (تیپوسلطان) بود که با عمال انگلیس هم‌دست شد و به تیپو سلطان خیانت کرد و باعث شکست مسلمانان و هند گردید.

تیپوسلطان که نسبت به خاندان عصمت و طهارت ارادت دارد، تعالیم دینی را از حضرت شاه ابوسعید حسنی که تربیت یافته‌ی مکتب شاه ولی‌الله دهلوی بود، حاصل کرد. تیپو بعد از وفات پدرش به حکومت رسید و توانست بخوبی از عهده‌ی آن بر آید. اقدامات وی در زمینه‌های نظامی، تسلیحاتی، عمرانی و رفاه و آسایش عمومی مورد تحسین مورخین و حتی دشمنانش است. اصلی‌ترین مانع بریتانیا برای نفوذ و تسلط کامل بر هند، تیپوسلطان بود. بریتانیا برای رسیدن به خواسته‌های سلطه‌جویان راه را در نفوذ و خیانت اطرافیان به سلطان دانست. از میان درباریان و فرماندهان تیپوسلطان عده‌ای با انگلیس هم‌دست شده و اسرار نظامی و حوادث داخلی دربار را به اربابان اجنبی خود می‌رساندند. یکی از این افراد میرصادق بود. در جنگ معروفی که در فوریه سال ۱۷۹۹ شروع شد و ژنرال هارس فرماندهی آن را بر عهده داشت، انگلیسی‌ها به همراه مخالفان داخلی تیپو سلطان به میسور حمله کردند. قبل از همه جاسوسان انگلیس به دربار سلطان راه یافتند. میرصادق، پورنیا، غلام‌علی لنگ و قمرالدین خان کسانانی بودند که با خیانت به تیپوسلطان راه ورود اجانب را هموار کردند و سرانجام باعث

شهادت سلطان گردیدند. در لحظات آخر جنگ، زمانی که دیگر مقاومت سودی نداشت یکی از نزدیکان تیپوسلطان به او گفت که تسلیم شود تا زنده بماند. سلطان جمله تاریخی خود را بر زبان راند: «از زندگی صدساله روبه زندگی یک روزه شیر بهتر است». (ندوی، ۱۳۸۷، صص ۴۰-۳۹ و طباطبایی، ۱۳۴۷، ص ۲۷)

پدر تیپوسلطان حیدرعلی خان بهادر بود. نیاکانش از شیوخ قریش بودند که از دهلی به گلبرگه مهاجرت کردند. جدش، شیخ فتح محمد، موقعیت خوبی در سپاه ایالت کرناتک داشت. حیدرعلی خان بهادر نیز در دستگاه نظامی راجه‌های میسور موقعیت ممتازی به دست آورد و بعدها به امیری میسور رسید و به سلطان حیدرعلی خان بهادر مشهور شد. مادر تیپوسلطان، فخرالنسا بیگم، دختر میرمعین الدین از خاندان چشتی‌های هند بود. تیپوسلطان در ۱۱۶۳ق در ناحیه دیون‌هلی در شهر سرنگاپتم، مرکز حکومت میسور، به دنیا آمد. وی هنگام مرگ پدرش در ۱۱۹۷ق، مشغول تنبیه سرکشان میسور بود و پس از آگاهی از این امر به سرعت خود را به پایتخت رساند و مورد استقبال بزرگان سپاه قرار گرفت و به جای پدر بر تخت نشست. بیشتر زندگی تیپوسلطان به جنگ گذشت.

«شکست تیپوسلطان (که از عمده‌ترین مخالفان انگلستان بود) اقتدار و نفوذ انگلیسی‌ها را در هند به سرعت افزایش داد. یکی از علل اصلی این شکست، خیانت و روابط پنهانی برخی از اطرافیان تیپوسلطان از جمله صادق، سپهسالار تیپو با انگلیسی‌هاست که در ادبیات سیاسی مسلمانان هندی و غیرهندی، چهره‌ای منفور است». (لعل نهر، ۱۳۶۱، ص ۵۴۱)

جواهر لعل نهر و ضمن احترام زیادی که برای تیپو قائل است از این‌که این‌گونه میرصادق خیانت می‌کند و مردم امروز یاد سلطان را فراموش کرده‌اند اظهار تأسف می‌کند. خود اقبال نیز به تیپوسلطان ارادت ویژه دارد: «اقبال در اواخر آذر ۱۳۰۷ به مدراس رفت و سه سخنرانی در زمینه احیای فکر دینی ارائه داد. او ماه بعد از مدراس به بنگلور رسید و با دوستان خود به زیارت مرقد سلطان تیپو رفت که در شهر

سرنگاپتم واقع است. وقتی اقبال به کتیبه‌ای که بر سردر مرقد آویزان است، نگاه کرد، گفت: «روح تیپو امروز هم اینجا جلوه‌افروز است و به ما راه حق را نشان می‌دهد». اقبال با دوستان خود وارد مرقد شد، پارچه سرخ‌رنگی بر آرامگاه وی گسترده بود. پس از فاتحه‌خوانی به رفقا گفت: می‌خواهم اینجا بمانم و مراقبه کنم و تا خود بیرون نیایم کسی مرا صدا نکند. همه بیرون رفتند و اقبال در مرقد را از داخل قفل کرد و تقریباً پس از یک ساعت و نیم در مرقد باز شد اقبال بیرون آمد و از گریه و زاری در حالت مراقبه چشمانش سرخ شده بودند. دوستان وی، محسن‌الملک و محمد اباسیته با احترام از اقبال پرسیدند که در حالت مراقبه پیامی دریافت شد؟ اقبال گفت: «بلی و یکی از آن‌ها این است:

در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان جان سپردن زندگی است

(محمد اکرم، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰)

اقبال در قطعه شعری به زبان اردو افکار تیپوسلطان را با عنوان «سلطان تیپوکی وصیت» چنین بیان می‌کند:

ای جوی آب بره کی هو دریای تند و تیز ساحل تجی عطا هو تو ساحل نه کر قبول
صبح ازل یه مجه سی کیا جبریل نی چو عقل کا غلام هو هو دل نه کر قبول
باطل دوئی پسند هی حق لاشریک هی شرکت میانه حق و باطل نه کر قبول
(اقبال لاهوری، بی تا، ص ۵۸)

ای جوی آب مانند دریای خروشان باش و اگر به تو ساحل دادند آن را نپذیر در صبح ازل جبریل به من گفت که دلی را که اسیر عقل است نپذیر باطل دنبال کثرت و تعدد است اما حق یکتاست و تو هرگز یکی بودن حق و باطل را نپذیر.

در کتاب «زندگی و مبارزات تیپوسلطان» این ابیات به شعر فارسی برگردان شده است:

اکنون نهر آب شده دریای تند و تیز ساحل اگر رسد به تو ساحل مکن قبول
در بامداد روز ازل جبریل گفت آن کو غلام عقل شد آن دل مکن قبول

باطل دویی پسند و حق لاشریک بود شرکت میان حق و باطل مکن قبول
(ندوی، ۱۳۸۷، ص ۴۸)

سراج الدوله و میرجعفر دکنی

یکی دیگر از کسانی که در تاریخ هند به خیانت و وطن فروشی معروف است، میرجعفر بنگالی وزیر سراج الدوله حاکم بنگال است که علامه اقبال در اشعارش از وی به بدی یاد می‌کند. میرزا محمدخان سراج الدوله جوان شیعی حاکم بنگال بود. پس از استقرار حکومت بریتانیا در هند، موقوفات سراج الدوله، که تولیت آن با اخلاف دختری او بود، چون موقوفات آود مورد دست‌اندازی و چپاول قرار گرفت. حکومت سراج الدوله مقارن است با تهاجم انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها برای تصرف بنگال، کودتای فرانسوی‌ها در حیدرآباد و تهاجم احمدشاه درانی به هند. سراج الدوله از آغاز حکومت خود، بنا به وصیت علیوردی‌خان به گسترش نفوذ انگلیسی‌ها در منطقه توجه جدی نمود. راجر انگلیسی احداث استحکامات جدیدی را در "قلعه ویلیام" آغاز نمود و سراج الدوله با ارسال نامه‌ای این اقدام را منع کرد. راجرز اعتنایی نکرد و به عملیات خود ادامه داد. ناچار سراج الدوله "قلعه ویلیام" را مورد حمله قرار داد که در نتیجه تعداد زیادی از انگلیسی‌ها و عوامل بومی‌شان با قایق گریختند و در ۲۰ ژوئن قلعه به تصرف درآمد. سراج الدوله نام قلعه را به "علینگر" تغییر داد. شش ماه پس از تصرف "قلعه ویلیام" به دست سراج الدوله و چند روز پیش از ورود احمدشاه درانی به دهلی، رابرت کلایو در رأس ارتش انگلیس، که بخش مهمی از آن مزدوران هندی بودند، تهاجم به "قلعه ویلیام" را آغاز کرد و با حمایت توپخانه سنگین ناوگان انگلیسی به فرماندهی دریاسالار چارلز واتسوندر ۲ ژانویه ۱۷۵۷ آن را به اشغال درآورد. رابرت کلایو بعدها به درجه نایب کلنلی رسید و در ژوئن ۱۷۵۶ به عنوان فرمانده "قلعه سن دیوید" (پایگاه انگلیسی‌ها در نزدیکی پاندیچری در ساحل خلیج بنگال) منصوب شد. کلایو که نقشه حمله به بنگال را در سر داشت با رؤسای قبایل و افراد سست‌بنیه رایزنی و توافقاتی را حاصل نمود. با این‌همه، مهمترین فرد محلی که با کلایو وارد

معامله-ای شوم شد، میرجعفر بود. این فرد که سوابق خدمتی داشت به طمع گرفتن سمت حکمرانی منطقه از طرف انگلیسی‌ها پیمان محرمانه با کلایو امضا کرد.

پس از انعقاد این پیمان، در ۲۲ ژوئن کلایو به همراه نیروهای میرجعفر و سایر متحدین محلی‌اش عازم جنگ با سراج‌الدوله شد. گفته می‌شود در این زمان دو سوم ارتش کلایو هندی بودند. در ۲۳ ژوئن، در «پلاسی» جنگی سخت در گرفت، قشون سراج‌الدوله شکست خورد و در ۲۸ ژوئن ۱۷۵۷ کلایو در «مسند» مرشدآباد مستقر شد. «جنگ پلاسی» سرآغاز استقرار رسمی حکومت بریتانیا در هند شمرده می‌شود.

سراج‌الدوله در پی شکست به روستاهای اطراف پناه برد، ولی مزدوران محلی به فرماندهی میران، پسر میرجعفر، به تعاقب او پرداختند و سرانجام وی را به اسارت گرفتند. سراج‌الدوله با وضعی توهین‌آمیز به مرشدآباد برده شد، در ۴ ژوئیه ۱۷۵۷ به دست میران به شکلی فجیع به قتل رسید و سپس «جسد آن مظلوم را بر فیل بسته به کوچه و بازار گردانیدند» از سراج‌الدوله با عنوان «نواب سراج‌الدوله شهید» یاد می‌کنند. پس از آن هم میرجعفر جنایات دیگری مرتکب شد. بدین‌سان، میرجعفر در منصب حکمرانی بنگال و بیهار و اوریسای جای گرفت. (بهبهانی، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۸۰۷-۸۰۹ و طباطبایی، ۱۳۴۷، ص ۲۷)

خیانت میرجعفر و همراهی او با عمال بریتانیا ضربه‌ای عظیم بر مسلمانان هند وارد ساخت. بی‌گمان، وجود اشخاص خیانت‌کاری همچون جعفر بنگالی در تضعیف حکومت مقتدر هند تأثیرگذار بودند. اگر افراد خائنی همچون او تسلط بریتانیا به این سان مقدور نبود. «انگلیسی‌ها که مرکز عملیات خود را شهر کلکته قرار داده بودند با نیرنگ و تزویر و بند و بست با خائنان بومی (میرجعفر)، سراج‌الدوله (حاکم بنگال) را در «نبرد پلاسی» شکستی سخت داده و به قتل رساندند و در پی این پیروزی، بر منطقه مهم بنگال تسلط یافتند و به غارت وسیع آن سرزمین پرداختند. (۱۱۷۱ق/ ۱۷۵۷م). (ابوالحسنی منذر، ۱۳۸۳، ص ۲۵)

کار به گونه‌ای پیش رفت که دسیسه‌گران انگلیسی کسی مثل سراج‌الدوله را خیانت‌کار معرفی نمودند و از چهره‌هایی مثل میرجعفر سمبول ساختند. اما واقعیت این شخصیت‌های منافق و ریاکار در شعر اقبال ترسیم گردید.

جعفر از بنگال و صادق از دکن ننگ آدم، ننگ دین، ننگ وطن

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۳۱۱)

کی شب هندوستان آید به روز مُرد جعفر، زنده روح او هنوز
جعفر اندر هر بدن ملت کش است این مسلمانی کهن ملت کش است
ملتی را هر کجا غارت‌گری است اصل او از صادقی یا جعفری است
الامان از روح جعفر الامان الامان از جعفران این زمان
دین او آیین او سوداگری است عتتری اندر لباس حیدری است

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۳۱۳)

امروزه در هند و پاکستان میرجعفر و میرصادق نماد خیانت و وطن‌فروشی هستند. علاوه بر اقبال کسانی از قبیل جواهر لعل نهرو، شریعتی و ... به این وضعیت سمبولیک اشاره نموده، ضمن این‌که مشاهدات عینی نگارندگان در منطقه پاکستان بر این موضوع صحه گذاشته است. تا جایی که اقبال آن دو را کافر می‌داند که حتی دوزخ آنان را برای سوختن قبول نمی‌کند:

یک شرر بر صادق و جعفر نزد بر سر ما مشت خاکستر نزد
گفت دوزخ را خس و خاشاک به شعله من زین دو کافر پاک به

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۳۱۳)

اقبال از جعفر و صادق به عنوان دو طاغوت کهن یاد می‌کند که به قوم خود خیانت کردند و لکه ننگی بر دین و وطن و انسانیت شدند:

اندرون او دو طاغوت کهن روح قومی کشته از بهر دو تن
جعفر از بنگال و صادق از دکن ننگ آدم، ننگ دین، ننگ وطن

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۳۱۱)

«اقبال در ضمن سیاحت فلک زحل، ارواح رذیله‌ای را می‌بیند که با مُلک و مَلت
غدر و خیانت کرده‌اند و دوزخ ایشان را قبول نکرده است؛ از آن جمله میرجعفر بنگالی
که به نواب سراج‌الدوله خیانت کرد و میرصادق دکنی که به تیپوسلطان غدر کرد و
اعمال ایشان سبب اسارت هندوستان شد. به این مناسبت می‌گوید:

آن عزیز خاطر صاحب‌دلان	می‌ندانی خطّه هندوستان
در میان خاک و خون غلطد هنوز	خطّه ای هر جلوه اش گیتی فروز
این همه کردار آن ارواح زشت	درگش تخم غلامی را که کشت؟
	و روح هندوستان ناله می‌کند که:
هندیان بیگانه از ناموس هند	شمع جان افسرد در فانوس هند
زخمه خود کم می‌زند بر تارخویش»	مردک نامحرم از اسرار خویش

(مینوی، ۱۳۲۷، ص ۱۵)

نتیجه‌گیری

چنانکه گذشت قضاوت شتاب‌زده و عدم بررسی و اطلاع کامل از مسائل عموماً
باعث کژفهمی و بدبینی نسبت به اشخاص می‌شود. این مورد در باب سروده‌های شعرا
و در اینجا به طور خاص در مورد اقبال لاهوری اتفاق افتاده است. میرجعفر دکنی و
میرصادق بنگالی نماد خیانت و وطن‌فروشی در هند و پاکستان هستند. تا جایی‌که اگر
بنخواهند اوج خیانت را نشان دهند از اسامی این دو فرد استفاده می‌کنند و این امر در
میان مردم هند و پاکستان کاملاً رایج است. زیرا میرجعفر و میرصادق به سرزمین هند
خیانت کردند. در پی دسیسه‌های شوم امثال اینها بود که مبارزان نامی به کام مرگ
سپرده می‌شدند. تیپوسلطان مبارزی محبوب و مثال زدنی در شبه قاره شمرده می‌شود
که از خود لیاقت‌ها نشان داده، در وطن‌پرستی و بیگانه‌ستیزی نمادین شده است. به
همین ترتیب است جایگاه سراج‌الدوله شجاع و بی‌باک که از روبه‌رو شدن با متجاوزان
ابایی نداشت. وجود امثال جعفر دکنی و صادق بنگالی بود که خنجر از پشت بر پیکره

این مبارزان فرو کردند و نهایتاً زمینه تصرف هند را فراهم نمودند. اگر در شعر اقبال از این اسامی به بدی یاد شده است نشأت گرفته از چنین مقدمه‌ای است و این اسامی هیچ ربطی به امام جعفر صادق(ع) ندارد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- بهبهانی (کرمانشاهی)، آقا احمد بن محمد علی (۱۳۷۳ش)، مرآت الاحوال جهان نما، قم، انتشارات انصاریان.
- ۲- شریعتی، علی (۱۳۸۰)، ما و اقبال، تهران، نشر الهام.
- ۳- واتسن، رابرت گرنٹ (۱۳۵۶)، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه وحید مازندرانی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات کتاب‌های سیمرغ.
- ۴- لعل نهرو، جواهر (۱۳۶۱)، کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۵- لاهوری، محمد اقبال (۱۳۸۲)، کلیات اقبال، به سعی و اهتمام پروین قائمی، تهران، انتشارات پیمان.
- ۶- _____ (بی تا)، ضرب کلیم، به کوشش ناصرالدین، لاهور، فرخ پبلشرز (اردو).
- ۷- میر سروری، محمود (۱۳۹۱)، در مجلس اقبال، تربت جام، نشر آوای اسلام.
- ۸- ندوی، سید ابوالحسن علی (۱۳۹۰)، شگفتی‌های اندیشه اقبال، ترجمه عبدالقادر دهقان، زاهدان، نشر حجاز.
- ۹- ندوی، سید ابوالحسن علی و همکاران (۱۳۸۷)، زندگی و مبارزات تیوسلطان، ترجمه عبداللطیف نارویی، تربت جام، انتشارات آوای اسلام.

(ب) مقالات:

- ۱- ابوالحسنی منذر، علی (۱۳۸۳)، «موقوفه اود؛ ریشه و روند تاریخی»، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، شماره ۲۰، اردیبهشت ۱۳۸۳، صص ۴۲-۲۵.
- ۲- حجازی، امیر (۱۳۹۴)، «چهار رکن جامعه اسلامی از نگاه علامه اقبال لاهوری»، مجله ندای اسلام، شماره دوم، پیاپی ۶۱-۶۲، صص ۲۴-۲۱.
- ۳- طباطبایی، ابوالفضل (۱۳۴۷)، «نهضت مسلمانان برای حصول پاکستان»، نشریه ادبیات و زبانها، شماره ۸۲، مرداد و شهریور ۱۳۴۷، صص ۲۵-۱۸.
- ۴- مینوی، مجتبی (۱۳۲۷)، مقاله «اقبال شاعر پارسی گوی»، مجله یغما، صص ۴۹-۳۴.
- ۵- محمد اکرم (۱۳۷۹)، «سلطان تپیو در شعر اقبال»، ترجمه سید محمد فرید، نامه پارسی، سال پنجم، شماره ۱، صص ۱۳۲-۱۱۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی